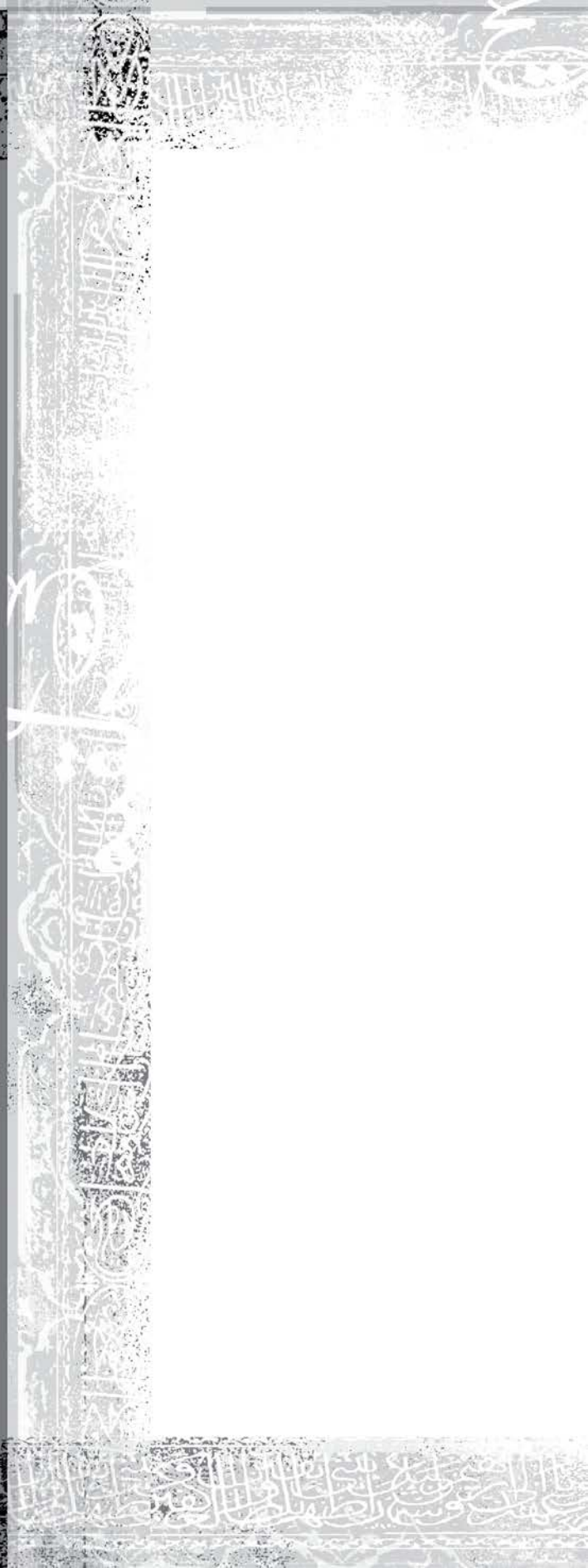
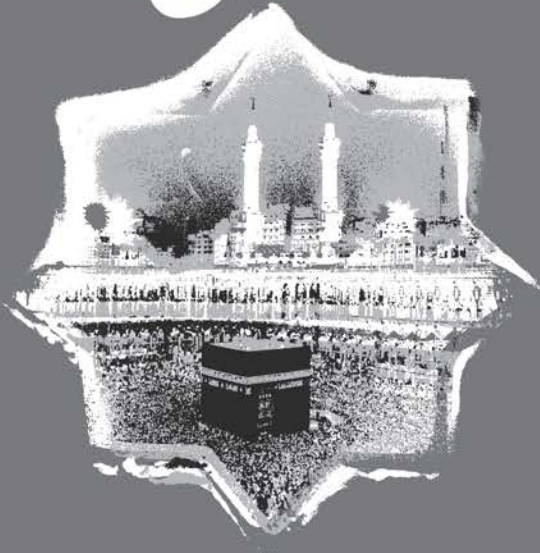
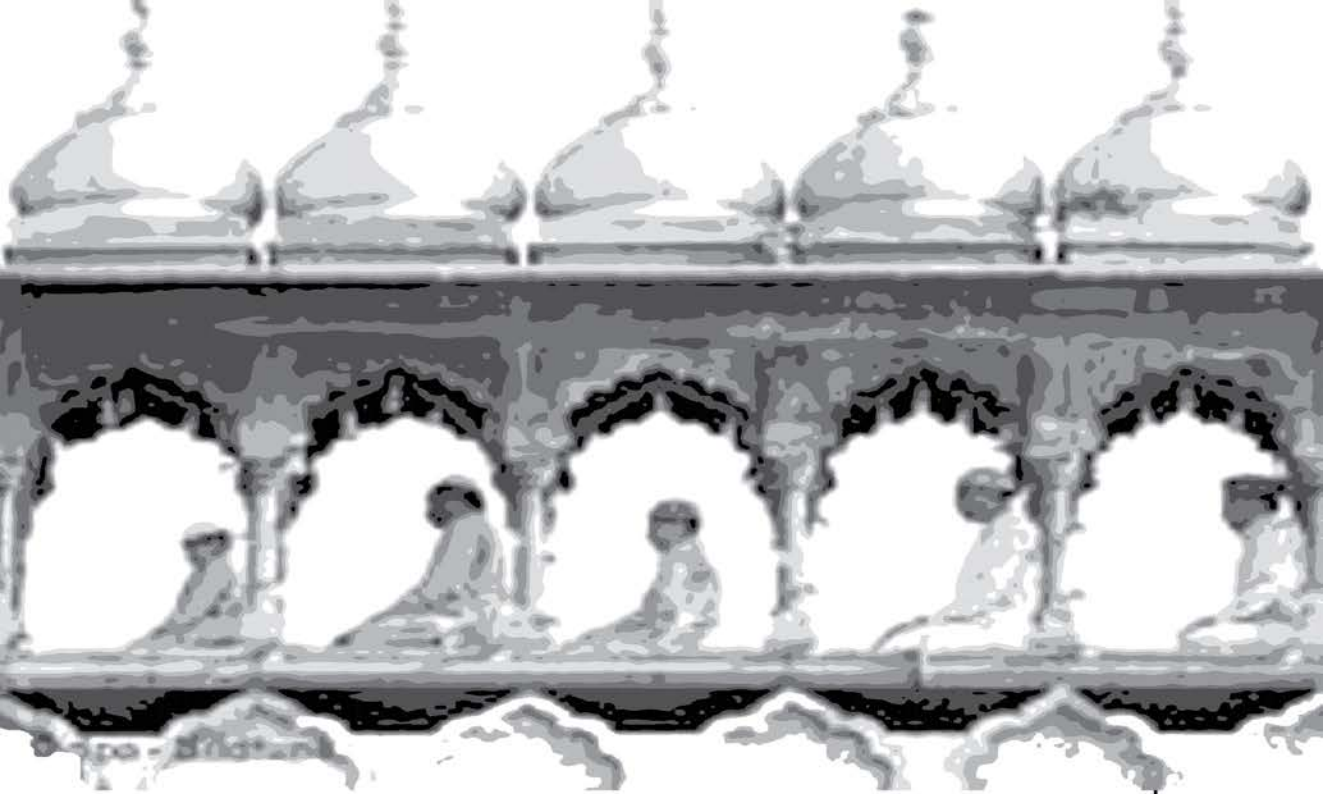


از نگاه دیگر





شناخت سلفیه

(سلفیه چیست؟ سلف صالح کیست؟)

علی الله بداشتی

چکیده

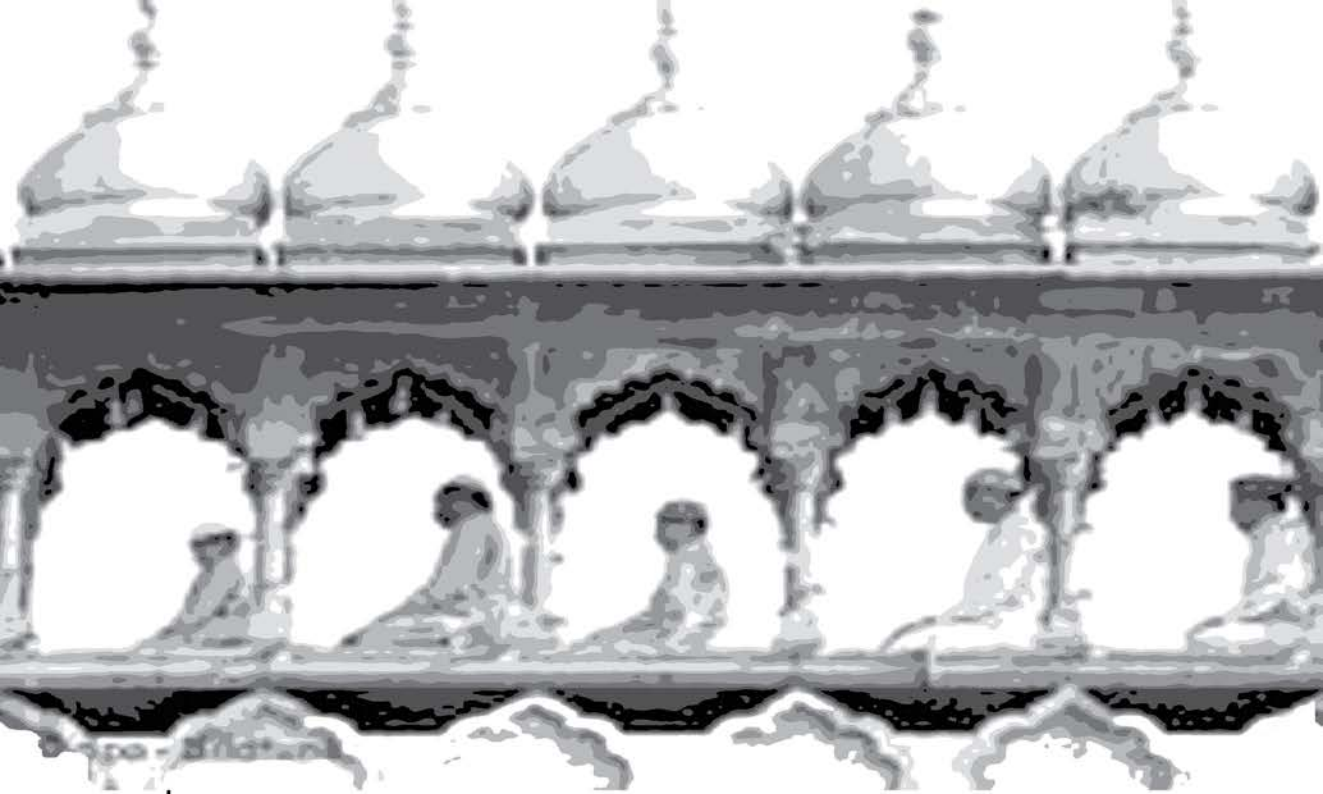
شناخت صحیح فرقه‌های اسلامی از یکدیگر موجب نزدیکی و انسجام گروه‌های مختلف فکری مسلمانان در جامعه اسلامی است. نگارنده در این نوشتار در صدد شناساندن یکی از گروه‌های فکری به نام سلفیه است. گرچه سلفیه با این عنوان، پدیده‌ای نوظهور است اما ریشه‌های فکری آن، به اهل حدیث و ابن تیمیه و پیروان او برمی‌گردد. یکی از مسائل مورد اختلاف میان متفکران، تعریف «سلفیه» و مصادیق «سلف صالح» به ویژه «سلف صحابه» پیامبر خدا ﷺ است که در این مقاله دیدگاه‌های موافقان و مخالفان گزارش و سپس داوری شده است. در ادامه، ریشه‌های پیدایش و تحولات تاریخی آن، از آغاز تا محمد بن عبدالوهاب بررسی می‌شود.

از نگاه دیگر

میقات

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی

۱۵۸



کلید واژه:

سلفیه، سلف صالح، صحابه، تابعین، تابعین تابعین، احمد بن حنبل، ابن تیمیه، محمد بن عبدالوهاب.

مقدمه

پس از رحلت پیامبرگرمی اسلام، از دههٔ دوم هجری بحث در مسائل اعتقادی به ویژه امامت، صفات الهی، ایمان و کفر، قضا و قدر و... موجب پیدایش نحله‌های گوناگون فکری در میان مسلمانان شد. یکی از این فرقه‌ها «اهل حدیث» بودند که در اخذ مسائل اعتقادی و فروع عملی از ظواهر قرآن و روایات نبوی، اصرار می‌ورزیدند.

از درون این جریان فکری در قرون اخیر، تفکر سلف‌گرایی با نام سلفیه به عنوان

یک فرقه شکل گرفت که در این مختصر به معرفی آن می‌پردازیم:

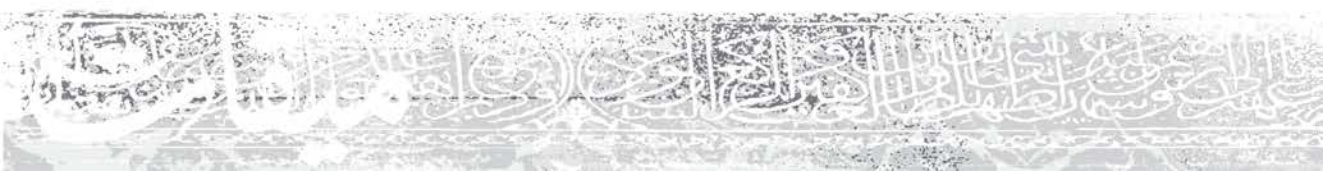
معنا شناسی سلفیه:

سلفیه در لغت:

سلفیه از نظر ماده مصدر صناعی از کلمهٔ «سَلَف» است که به آخرش یای نسبت، همراه با هاء اضافه شده که این هاء هنگام وصل قلب به «ة» می‌شود؛ یعنی هنگام وقف «سلفیه» و هنگام وصل «سلفیه» خوانده می‌شود.^۱ و اما از نظر معنا، برخی آن را به معنای «پدران گذشته» دانسته^۲ و برخی دیگر بر همهٔ پدران و اقربای یک فرد، که از نظر زمانی یا فضیلت، بر او مقدم هستند، اطلاق کرده‌اند.^۳

سلفیه در اصطلاح:

اصطلاح سلفیه، در آثار محققان مسلمان



الف) تعریف سلفیه از دیدگاه موافقان:

سلفی‌ها در این معنا متفق‌اند که «سلفیه» به معنای «پیروی از سلف صالح» است اما در مصادیق سلف صالح اختلاف نظریه دارند. گرچه محمد ابراهیم شقره از محققان سلفی معاصر، مدعی اتفاق نظریه در معنای سلفیه و مصادیق آن است و پیشینیان از امت پیامبر؛ به‌ویژه آنان که در دو - سه قرن آغازین اسلام می‌زیسته‌اند و پیرو منهج نبوی و خلفای راشدین در احکام، آداب، اخلاق و عقیده بودند را مصداق سلف صالح می‌داند.^۷ اما محمد بن عبدالرحمان المغراوی، یکی دیگر از محققان این مکتب می‌نویسد: عالمان دینی در تعریف اصطلاحی سلف صالح اختلاف دارند. ایشان به نمونه‌هایی از این تعریف‌ها اشاره می‌کند و در پایان بهترین تعریف سخن شیخ محمود خفاجی را می‌داند که معتقد است: «محدودیت زمانی سه قرن اول اسلام، به تنهایی برای معرفی سلف صالح کافی نیست مگر این که موافقت اندیشه آنان با کتاب و سنت و روح کتاب و سنت را به آن اضافه کنیم.

پس کسی که در اندیشه‌اش مخالف کتاب و سنت باشد، از سلف صالح نیست اگر چه در میان صحابه و تابعین و تابعین تابعین زیسته باشد.^۸

علی حسین جابری، از محققان معاصر جهان عرب نیز در مفهوم سلفیه، کتاب و سنت را مبنا قرار می‌دهد و این دو را، هم در مسائل نظری و هم احکام فقهی شرط می‌داند و آن را منهج مسلمانان پاسدار کتاب و سنت در همه

کشورهای عربی، در دو معنا به کار رفته است:^۹ در معنای نخست، برکسانی اطلاق می‌شود که مدعی هستند در اعتقادات و احکام فقهی، به سلف صالح اقتدا می‌کنند.

در معنای دوم، که کاربرد آن به دوران بیداری مسلمانان در عصر حاضر بر می‌گردد، بر کسانی اطلاق گردیده است که برای بیداری مسلمانان و رهایی آنان از تقلید فکری غرب و اتکا و اعتماد آنان به فرهنگ و تمدن دیرینه خویش و رجوع به قرآن و سنت، با نگاهی تازه و اندیشه‌ای نو برای حل معضلات و مسائل فکری جدید و استخدام فن و تکنیک و علوم تجربی بر مبنای فرهنگ اسلامی و تطهیر چهره نورانی اسلام از غبار بدعت‌ها و خرافه‌هایی که در طول چهارده قرن بر آن نشسته بود تلاش کرده‌اند و حرکت «اصلاح دینی» را شکل داده‌اند. آن‌ها عنوان «سلفیه» را نشانی برای خویش قرار دادند؛ به این معنا که:

«می‌بایست همه رسوباتی که پاکی و صفای اسلام را به تیرگی مبدل ساخته و همه بدعت‌ها و خرافه‌ها و... را از اسلام دور کرد... تا دین اسلام به عنوان دین کار و تلاش و زندگی، مورد توجه قرار گیرد.»^{۱۰}

بدیهی است مراد ما از سلفیه در این بحث، معنای نخست است که معرفی آنان محور بررسی و نقد این مقاله است.

تعریف‌های متعددی و گوناگونی از سوی موافقان سلفیه و مخالفان آنان برای «سلفیه» ارائه شده که به برخی از آن‌ها به ترتیب اشاره می‌شود:

زمان‌ها می‌داند.^۹

گفت سلفی‌ها خود را پیرو پیامبر خدا، اصحاب آن حضرت، تابعین، تابعین تابعین، علمای اهل حدیث، به‌ویژه احمد بن حنبل و ابن تیمیه، ابن قیم و محمد بن عبد الوهاب می‌دانند.

ب) تعریف سلفیه از دیدگاه مخالفان:

آنان از زوایای مختلف روی اصطلاح «سلفیه» پژوهش و بررسی کرده‌اند؛ گاه از آن جهت که این اصطلاح اشعار به وابستگی به گذشتگان دارد و بر کسانی دلالت می‌کند که جمود بر اندیشه گذشتگان، به‌ویژه سه قرن اولیه اسلام دارند و هرگونه اندیشه، گفتار و عمل تازه‌ای را محکوم به بدعت می‌کنند؛ گاه از آن جهت که سلف صالح، به جهت معاصر بودن با پیامبر گرامی اسلام و یا نزدیکی به عصر رسالت و شیوه‌ای که در فهم متون دینی داشتند، مزیتی دارند که فهم آن شیوه‌ها موجب فهم دقیق‌تر و بی‌پیرایه از اسلام؛ یعنی از قرآن و سنت نبوی خواهد بود. گاه واژه «سلفیه» به عنوان یک نحلّه مذهبی، که به آرای عقیدتی و فقهی خاصی پایبند است و از آن دفاع می‌کند، مورد توجه قرار می‌گیرد.

اکنون به اختصار بعضی از دیدگاه‌های مخالفان را بررسی می‌کنیم:

محمد سعید رمضان البوطی^{۱۲} «سلفیه» را از جهات گوناگون مورد کاوش قرار داده است. وی معتقد است این واژه، هنگامی که معنای اصطلاحی آن مورد نظر باشد، برگرفته از واژه سلف است و مراد سه قرن نخست حیات امت اسلامی است که شایسته‌ترین عصر اسلامی و

نتیجه این که دو محقق اخیر، بر خلاف محقق پیشین، به جای تأکید بر پیروی از سلف صالح، بر پیروی از کتاب و سنت توصیه کرده و کوشیده‌اند ابتدا تعریف مفهومی ارائه کنند، سپس مصادیق آن را معین نمایند.

در نهایت، به دیدگاه دکتر مصطفی حلمی، از محققان سلفی در مصر می‌رسیم که چند اثر در معرفی سلفیه دارد. وی «سلفیه» به معنای عام را اسم علم برای کسانی می‌داند که در اعتقادات و فقه (احکام فقهی) از سلف صالح و تابعین از سه قرن اول اسلام و پیشوایان امت بعد از آن‌ها؛ مانند ائمه چهارگانه اهل سنت و سفیان ثوری، بخاری و مسلم و دیگر اصحاب سنن و همچنین از علمایی که ملزم به روش مسلمانان اولیه هستند - گرچه فاصله زمانی با آنان دارند و با مشکلات و مسائل جدید روبه‌رو هستند؛ مانند ابن تیمیه و ابن قیم و محمد بن عبد الوهاب و دیگران از معاصرین، که در عربستان، هند، مصر، شمال آفریقا و سوریه هستند، پیروی می‌کنند.^{۱۰}

ایشان در ادامه، «سلفیه» در معنای خاصش را اقتدا به پیامبر خدا ﷺ می‌داند؛ به این معنا که سیره نبوی در جغرافیای فکری و زندگی روزانه سلفی‌ها حضور فعال دارد و شریعت اسلامی را بر طبق سنت نبوی تنظیم می‌کند. البته وی اجتهاد در مسائل مستحدثه را، طبق اصول فقه و بر مبنای سنت جایز می‌داند.^{۱۱}

با بررسی تعاریف اصطلاحی گذشته و مقایسه میان دیدگاه‌های محققان سلفی می‌توان

سزاوارترین آن‌ها به اقتدا و پیروی است و منشأ این اصطلاح نیز فرمودهٔ پیامبر خدا ﷺ است که بنا به روایت ابن مسعود، به نقل از بخاری و مسلم فرمود:

«بهترین مردم، مردم قرن من هستند، سپس کسانی که در پی ایشان می‌آیند و سپس دیگرانی که در پی آنان می‌آیند...»

بی تردید سبب این برتری آن است که مسلمانان این سه قرن به سرچشمه‌های نبوت و تعالیم رسالت نزدیک‌ترند؛ زیرا اینان مجموعه‌ای از مسلمانان را تشکیل می‌دهند که گروهی از ایشان (صحابه) عقاید اسلامی و اصول و احکام دین را مستقیم و بدون واسطه از پیامبر (ص) گرفته‌اند و دومین حلقه، مظهري از تابعین‌اند؛ همانان که از اصحاب حضرت رسول پیروی کرده‌اند و سومین حلقه، که نشانگر تابعین تابعین است، آخرین حلقه از دوران اندیشه و خلوص فطرت اسلامی از شائبه‌های ناخوانده وارد شده در دین‌اند.^{۱۳}

او این معنا از سلف و سلفی بودن را می‌پذیرد؛ چنانکه می‌نویسد:

«این حقیقت ما را بدان فرا می‌خواند که اندیشه و نیز شیوه رفتار خویش را به رشتهٔ وفاداری نسبت به سلف پیوند دهیم. به آنان اقتدا کنیم و در فهم متون دینی بر اساس قواعدی که آنان آورده‌اند عمل کنیم. به همهٔ اصول اعتقادی و احکام عملی پایبندی نشان دهیم که همه یا اکثریت آنان بر آن اتفاق نظر داشته‌اند.»^{۱۴}

ایشان در ادامه این توضیح را می‌افزاید: مراد از پیروی از سلف، آن نیست که شخص

مقید به ظاهر جزء جزء الفاظ و کلماتی شود که آنان ادا کردند یا مقید به موضع‌گیری خاص و موردی گردد که آنان در پیش گرفته بودند، بلکه مراد رجوع به قواعدی است که آنان در تفسیر و تأویل متون دینی، معیار و میزان قرار داده بودند و نیز اصولی که آنان برای اجتهاد و تأمل و استدلال در اصول و احکام داشتند.^{۱۵}

اما وی تمسک به واژهٔ «سلف» و ساختن عنوان «سلفیه» را، که در تاریخ اندیشه و شریعت اسلامی، پدیده‌ای نوظهور و عنوان مشخص و جداکنندهٔ گروه معینی از مسلمانان با عقاید، افکار و اندیشه‌های خاص است، نمی‌پذیرد و آن را بدعتی نوظهور در دین می‌داند که نه سلف صالح این امت با آن آشنایی داشته‌اند و نه خلف پایبند به روش آنان...^{۱۶}

البوطی در فصل دیگر کتابش علت بدعت شمردن اصطلاح «سلفیه» به این معنا را چنین توضیح می‌دهد:

«اگر مقصود (مسلمانی که خود را وابسته به مذهب سلفیه می‌داند) از واژهٔ سلفیه، همان چیزی باشد که واژهٔ «اهل سنت و جماعت» بر آن دلالت می‌کند، برای جماعت مسلمانان (اهل سنت) نامی جز آنچه سلف بر آن اجتماع کرده‌اند گذاشته و بدین ترتیب بدعتی به میان آورده است... اگر هم مقصود از «سلفیه» چیزی برابر نهاده اهل سنت و جماعت نباشد... در این صورت تردیدی نخواهد بود که استفاده از این واژه و جایگزین ساختن آن - به مفهوم باطل خود - با واژهٔ اهل سنت و جماعت که سلف صالح بر آن اجتماع داشته‌اند، مغایرت دارد و

بدعت است.»^{۱۷}

البوطی در ادامه سلفی را چنین معرفی می‌کند:

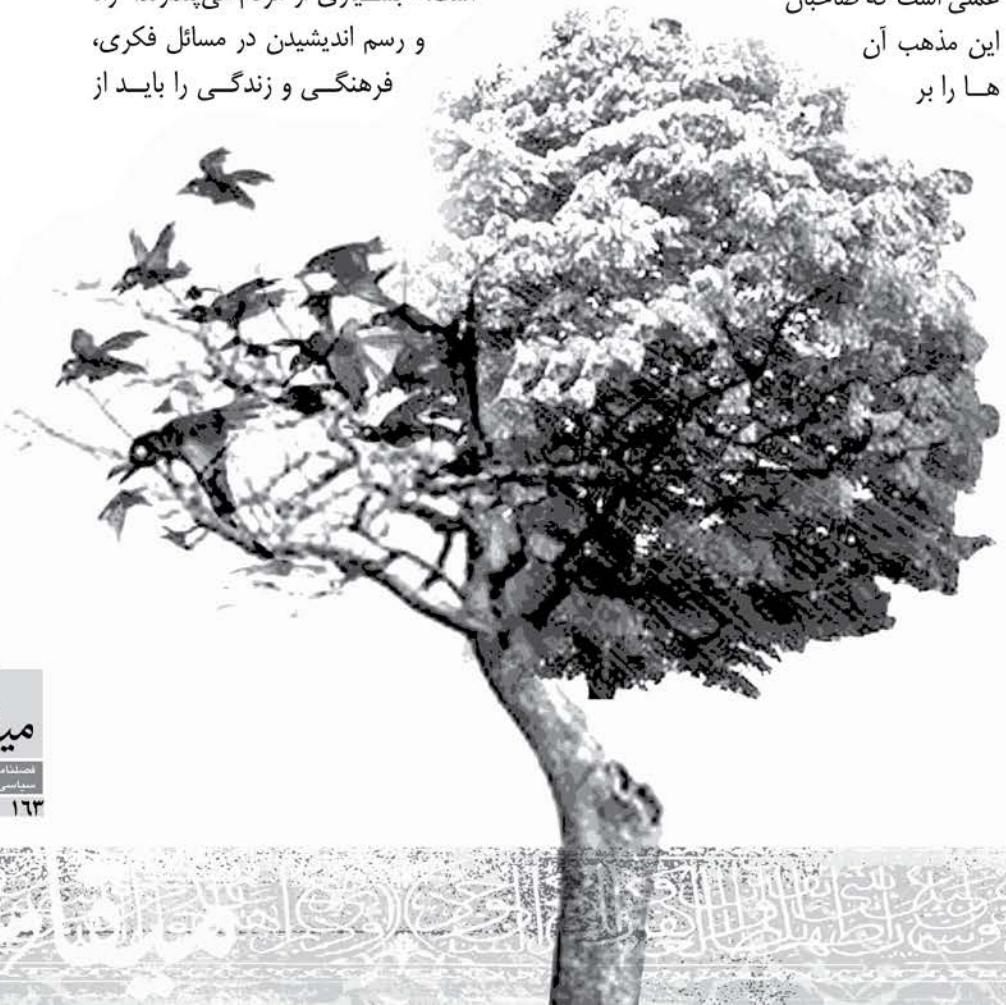
«امروزه از دیدگاه صاحبان این بدعت، سلفی کسی است که به فهرستی از آرای اجتهادی معین؛ خواه در زمینه عقیدتی و خواه در زمینه فقهی، پایبند باشد و از آن دفاع کند و هر که را از دایره این آراء بیرون باشد، نابخرد و بدعت‌گذار بخواند.»^{۱۸}

در پایان، نظر خویش را اینگونه اظهار می‌کند که: «سلفیه» مذهبی تازه اختراع شده در دین است و بنیان آن گردآمده‌ای از پاره‌ای آرای اجتهادی در زمینه‌های عقیدتی و احکام عملی است که صاحبان

این مذهب آن
ها را بر

اساس خواست و به اقتضای طبع و تمایلات خویش از مجموعه بسیار گسترده و گوناگون آرای اجتهادی که از سوی بسیاری از عالمان سلف و برگزیدگان اهل سنت و جماعت ابراز داشته شده است گرد آورده‌اند و آنگاه اعلام کرده‌اند این تنها چیزی است که می‌تواند همه «فرقه ناجیه» (گروه نجات یافته اسلامی) را که در پرتو کتاب و سنت پیش می‌روند، در خود جای دهد و هر که از این دایره بیرون رود و آرای اجتهادی دیگری برگزیند بدعت‌گذار گمراه است.^{۱۹}

یکی دیگر از ناقدان «سلفیه»، سامر اسلامبولی، از محققان سوری است که معتقد است: «بسیاری از مردم می‌پندارند: راه و رسم اندیشیدن در مسائل فکری، فرهنگی و زندگی را باید از



میراث فرهنگی گذشتگان و تطبیقش بر زمان حاضر، بدون توجه به عامل تغییر زمان و مکان اخذ نمود و عیناً بر زمان حال و آینده منطبق کرد. بر این مینا، جوامع گذشته، سلطه خویش را بر آیندگان هموار نموده‌اند، گویی که گذشتگان، زندگانی در بدن آیندگان و پدران، زندگانی در اجساد فرزندان هستند.»^{۲۰}

ایشان در ادامه، برخی مسلمانان را نیز مانند سایر ملت‌ها اسیر این توهمات و مبتلا به مرض سلف‌گرایی در فهم امور دینی و حیاتی-اجتماعی می‌داند، چون فهم کتاب و سنت را مقید به فهم صحابه کرده و مبتلا به جمود عقلی شده‌اند؛ به گونه‌ای که اگر با یکی از آن‌ها مذاکره کنی، دائم به زبان ابن تیمیه سخن می‌گویند و پیوسته برای تو از اقوال گذشتگان نقل می‌کند. مذهبشان را مبتنی بر «عقل» نمی‌کنند، بلکه «نقل» تکیه‌گاهشان می‌شود؛ از این رو، از بحث عقلی و مناظره فکری می‌گریزند و تنها بر مسائلی تکیه می‌کنند که نصی؛ خواه قطعی یا ظنی بر آن اقامه شده باشد و آنچه در نظر آنان پسند آمده، قیل و قال گذشتگان است و آن‌ها زبان گذشتگان‌اند و در رابطه عقل و نقل می‌گویند: «نقل اساس هر فکر و اندیشه‌ای است و عقل چیزی جز تابع و خادم نقل نیست!»^{۲۱}

خلاصه این که از دیدگاه ایشان، سلفیه کسانی هستند که ایمان و اعتقاداتشان را از صحابه اخذ می‌کنند و قول و فعل صحابه را برای اندیشه و عملشان حجت می‌دانند.^{۲۲} یکی دیگر از محققان و ناقدان سلفیه، سید

محمد کثیری، مؤلف «السلفیه بین أهل السنه و الإمامیه» است. ایشان بعد از بررسی دقیق در واژه سلف و بررسی احوال و مجموعه‌هایی از مسلمانان سلف؛ اعم از صحابه و تابعین و تابعین تابعین در پاسخ این پرسش که «سلفی‌ها چه کسانی هستند؟» از قول اندیشمند مصری، شیخ محمد ابوزهره می‌نویسد:

«مقصود از سلفی‌ها آن‌ها هستند که در قرن چهارم هجری ظهور کردند و این‌ها برخی از پیروان فرقه حنبلی بودند که می‌پنداشتند تمام آرایشان از احمد بن حنبل اتخاذ شده است و او را احیاکننده عقیده سلف می‌دانند. آن‌ها با کسانی که افکارشان منطبق بر آرایشان نباشد مبارزه می‌کنند. سپس سلفیه در قرن هفتم هجری به دست ابن تیمیه تجدید حیات گردید و در دعوت به سوی آن پافشاری می‌کردند. البته - ابن تیمیه مسائل دیگری را، متناسب با عصرش، بدان افزود. مجدداً این آرا در جزیره العرب، در قرن دوازدهم به دست محمد بن عبدالوهاب زنده شد که پیوسته وهابی‌ها^{۲۳} به سوی آن دعوت می‌کنند.»^{۲۴}

مؤلف در ادامه می‌افزاید: «پاره‌ای» از حنبلی‌ها سلفیه نامیده می‌شوند چون سلفی‌ها افکار خاصی در مسائل اعتقادی دارند اما احمد بن حنبل یکی از پیشوایان فقهی است و در عقاید مکتب خاصی نداشت. او در ادامه به قول ابن خلیفه علیوی یکی از علمای الأزهر اشاره می‌کند که سلفیه را از دسته حشویه حنبلی می‌داند. مؤلف این نسبت را در مورد وهابی‌ها تأیید می‌کند.^{۲۵} این نسبت از سوی محققانی

چون آیت الله استاد جعفر سبحانی و استاد علی اصغر فقیهی مورد تأیید قرار گرفته است.^{۲۶} گفتنی است این مقال را مجال بیان تفصیلی همه نظریه‌های موافقان و مخالفان نیست، از این رو، به همین مقدار بسنده کرده و به بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

بررسی و نقد تعریف‌ها

محور تعریف‌های موافقان از سلفیه، پیروی از سلف صالح است. گرچه مصطفی حلی در تعریف خویش، دامنه پیروی را تا محمد بن عبدالوهاب و دیگر رهبران معاصر سلفی در دنیای اسلام بسط داده است، اما غالب اندیشه‌وران، معیار سلفی بودن را پیروی از سلف صالح؛ یعنی صحابه و تابعین و تابعین تابعین محدود کرده‌اند و افرادی چون ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب را از احیاگران سلفیه می‌دانند.

برای بررسی و نقد دیدگاه‌ها در باره تعریف سلفی و سلفیه لازم است دو مسأله را تحلیل کنیم؛ یکی این که مراد از «پیروی سلف صالح» به چه معناست و دیگر آن که «سلف صالح» چه کسانی هستند که پیروی از آنان مایه نجات و تخلف از آنان، موجب گمراهی و هلاک است.

معنای پیروی از سلف

پیروی از سلف صالح به چه معناست؟ آیا مقصود این است که در روش اندیشه و شیوه زندگی فردی و اجتماعی و... تابع و مقلد آنان باشیم و هرگونه نوآوری، خواه در روش اندیشه باشد یا در چگونگی زندگی و نیز خواه در اصول

عقیدتی باشد یا در احکام فردی و اجتماعی، تنها نگاهمان به گذشتگان باشد و از عقل خویش برای تجدید حیات اجتماعی و فهم جدید از قرآن و سنت بهره‌ای نبریم. بدیهی است که این طرز تفکر نه مورد تأیید قرآن و سنت است و نه مورد تأیید هیچ عقل سلیمی است. چرا که:

اولاً: قرآن کریم، که سلفی‌ها خود را متمسکین و متولیان انحصاری آن می‌دانند، بسیاری از اقوام گذشته را به جهت پیروی کورکورانه از پدران و گذشتگان سرزنش می‌کند و این را دلیل بر بی‌خردی می‌داند.^{۲۷}

ثانیاً: خداوندی که این همه بر تعقل و اندیشه‌ورزی تأکید می‌ورزد و مشرکان عصر رسالت را به جهت تعقل نکردن و تقلید از پدران و اجداد، سرزنش می‌کند آیا می‌شود امت آخرالزمان را استثنا کرده و آنان را به پیروی بی‌دلیل از سلف امر نماید؟ کدام عقل سلیم می‌پذیرد که اگر سلف صالح برای انجام فریضه حج از استر و اسب و اشتر استفاده می‌کردند، امروز هم به احترام سلف صالح و به تبعیت از سلف صالح، از اسب و اشتر استفاده کنند و بر هواپیما ننشینند؟! اگر سلف صالح در هنگام سخنرانی مجبور بودند با صدای بسیار بلند سخن بگویند یا افرادی در وسط جمعیت سخنانشان را به دیگران منتقل کنند، امروز هم عده‌ای بیابند و بگویند چون سلف صالح از بلندگو استفاده نکرده‌اند، پس اگر ما این کار را بکنیم بدعت در دین است و باید حنجره را پاره کرد تا مقصود خویش را به همه مخاطبان رساند. سلف نه از رادیو استفاده می‌کردند و نه از تلفن و تلویزیون

و ماهواره و نه از روزنامه و مجله و اینترنت، اما امروزه قاطبه علمای اسلام؛ از مذاهب گوناگون، حتی عالمان سلفی مذهب، استفاده از این وسایل را برای تبلیغ فرهنگ اسلامی، نه تنها جایز بلکه ضروری می‌دانند و خلاف آن را تجرّ و واپسگرایی می‌شمارند. گذشته از همه این‌ها، اگر زندگی سلف را بررسی کنیم، می‌بینیم در همان سه قرن اولیهٔ اسلام، تغییرات زیادی در شیوه‌های زندگی فردی و اجتماعی، به ویژه در حکومت‌داری به وجود آمد.

رمضان البوطی می‌نویسد: «هیچ کدام از پژوهشگران و آشنایان با تاریخ صحابه و تابعین، تردید ندارند که عواملی تقریباً به صورت هم‌زمان بروز کردند^{۲۸} و با ظهور آن‌ها برای سلف صالح - رضوان الله علیهم - این امکان بر جای نماند که در برخورد با اندیشه و زندگی بر همان شیوهٔ نخست خود ثابت و پایدار بمانند تا این ثبات و پایداری... صورت معیار و الگویی به خود بگیرد و همهٔ مسلمانانی که پس از آن می‌آیند موظف به پیروی از آن باشند. بلکه ناگزیر بودند به اقتضای عواملی که ذکر شد (و دیگر تحولات به وجود آمده) روش‌های دیگری را در زمینهٔ برخورد با زندگی و مسائل آن جایگزین روش قبلی خود سازند و در زمینهٔ فرهنگ و علوم و شیوه‌های شناخت و اندیشه به جای سبک‌های فطری که پیش‌تر با آن آشنایی داشتند، سبک‌های پیچیدهٔ تازه‌ای را در پیش گیرند.^{۲۹} ایشان در ادامه، نمونه‌هایی از مسائل عمرانی، عادات اجتماعی و فعالیت‌های اقتصادی ذکر می‌کند در زمان پیامبر خدا،

صحابه با آن آشنایی نداشتند و در زمان تابعین و پیروان تابعین به وجود آمده است.^{۳۰} پس بدیهی است مراد از «پیروی و تبعیت از سلف صالح» نمی‌تواند به این معنا باشد که ما باب اندیشه را در مسائل زندگی ببندیم و شیوهٔ نوینی را برای حل مشکلات زندگی استفاده نکنیم. از سوی دیگر، آیا سلف صالح در برخورد با مسائل، همه به یک‌گونه برخورد می‌کردند و خودشان هیچ اختلافی نداشتند؟

بررسی تاریخ گواهی می‌دهد: در همان سدهٔ نخست، گرچه گروهی از تابعان بر سنت‌های پیشین اصرار می‌ورزیدند اما گروهی دیگر بر اجتهاد در مسائل مستحدث تأکید داشتند که این گروه از سوی سنت‌گرایان «اصحاب رأیت»^{۳۱} خوانده شدند^{۳۲} و این گروه گرچه در آغاز چندان مورد توجه نبودند اما گسترش حوزهٔ جغرافیایی اسلام و پیدایی مسائل مستحدث و دوری از مرکز خلافت اسلامی و عدم دسترسی به نصوصی که مرجع و منبع باشد زمینه را برای اجتهاد شخصی در مسائل به ویژه احکام فقهی آماده کرد؛ چنانکه بر اساس گزارش محققان در نیمهٔ نخست سدهٔ دوم هجری قمری، فقه در طی تحوّل سریعی، مرحلهٔ فقه نظام‌گرا را پشت سر گذارده، شتابان رو به سوی مرحله‌ای دیگر؛ یعنی تدوین نهاده بود که شکل‌گیری گروهی با عنوان «اصحاب رأی» حاصل آغاز همین مرحله و تکوین فقه بود. در میانهٔ سدهٔ دوم قمری نزاع محافل دینی در باب استعمال رأی و حدود کاربرد آن در فقه دو گروه جدید را در مقابل یکدیگر نهاده بود؛ گروهی که رأی

فقهی را ارجی ویژه می‌نهادند و به «اصحاب رأی» شناخته شدند و گروهی که به رویارویی با آنان برخاسته، بر پیروی سنت پیشینیان اصرار داشتند که «اصحاب اثر» یا اصحاب آثار خوانده می‌شدند و در منابع متأخر «اصحاب حدیث» نام گرفتند...^{۳۳} در نیمه نخست سده سوم قمری اصحاب حدیث با بار معنایی پیروان حدیث نبوی مفهومی افتخارآمیز یافت و سنت گرایانی برجسته، چون احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه خود و همفکرانش را اصحاب حدیث خواندند.^{۳۴} در مقابل اصحاب اثر، افرادی چون حسن بصری (د ۱۱۰ ق.) و حماد بن ابی سلیمان (د ۱۲۰ ق.) و ابن شبرمه (د ۱۴۴ ق.) و ابن ابی لیلی (د ۱۴۸ ق.) و ابو حنیفه (د ۱۰۵ ق.) به «رأی» و درایت و اجتهاد در مسائل گرایش داشتند به ویژه ابو حنیفه نماد اصحاب رأی در تاریخ فقه است. او در مواجهه با آرای صحابه، اتفاق آنان را حجت می‌شمرد و در صورت اختلاف خود را در انتخاب به وفق رأی مخیر می‌دید.^{۳۵} نتیجه این که در میان تابعین و تابعین تابعین، وحدت نظری وجود نداشت و هر گروهی خود را مصیب و بر حق دانسته، دیگری را مردود می‌شمرد. حتی در میان صحابه، در همه مسائل وحدت نظر وجود نداشت، به خصوص در مسائل سیاسی، اعتقادی، امامت و قیام به سیف، گرایش‌های مختلف دیده می‌شود.^{۳۶} به گونه‌ای که هنوز بدن مطهر پیامبر خدا ﷺ دفن نشده بود که در جانشینی پیامبر ﷺ اختلاف کردند. گروهی از صحابه، سعد بن عباده، گروهی ابابکر و گروهی امیر مؤمنان علی علیه السلام را برای جانشینی و

خلافت پیامبر بر جامعه اسلامی اولی و سزاوار دانستند. بعد از دوران خلافت سه خلیفه، افرادی از صحابه؛ چون طلحه و زبیر ابتدا با امیر مؤمنان علی علیه السلام بیعت کردند و آنگاه پیمان شکستند و جنگ جمل به راه انداختند و برخی چون معاویه، که سلفیه او را جزو صحابه می‌دانند^{۳۷} با امام به حق، علی علیه السلام به دشمنی برخاستند و تنور جنگ صفین برافروختند و برخی چون خوارج برای تحمیل نظریه‌های خویش بر امت و حتی بر امیر مؤمنان علی علیه السلام قرآن را مطابق هوی و هوس‌های خویش تأویل کرده و سرانجام آن امام همام را به میدان پیکار فرا خواندند، درحالی‌که بسیاری از آنان از صحابه یا تابعین بودند. پس، از کدامین گروه باید تبعیت کرد؟ از امیر مؤمنان و اصحابش؛ چون سلمان، ابوذر، عمار یاسر و... یا از معاویه و اصحاب جمل؟

آیا می‌توان تصوّر کرد هر دو بر صراط مستقیم بوده باشند؟ اگر چنین است و صراط مستقیم تکثیرپذیر است، چرا سلفی‌ها امروزه تنها خودشان را بر صراط حق و بقیه را اهل ضلال و بدعت می‌دانند؟ چنان که می‌گویند: خوارج، رافضه، قدریه، مرجئه، جبریه، جهمیّه، معتزله، اهل کلام (اشاعره، ماتریدیه)، صوفیه، فلاسفه، باطنیه، احزاب، ملی‌ها و... اهل بدعت هستند^{۳۸} و پیروی از آن‌ها جایز نیست. اگر چه سخن ایشان در مورد ضلالت گروه‌هایی مثل خوارج، قدریه، جهمیّه و جبریه از نظر نگارنده نیز درست است اما بسیاری از این گروه‌ها ظهورشان در عصر صحابه و تابعین و تابعین

تابعین بوده است. اگر بر اساس بینش سلفی‌ها، کسانی را رافضه بدانیم که خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را نپذیرفتند، پس شماری از صحابه و تابعین و تابعان آن‌ها این خلافت را نپذیرفتند که از مشهورترین آن‌ها می‌توان از صحابه، علی بن ابی‌طالب، امام حسن و امام حسین علیهما السلام و سلمان فارسی و مقداد و ابوذر غفاری و از تابعین امام زین‌العابدین، زینت عابدان و موحدان، امام محمد باقر؛ باقر علم و دانایی و امام جعفر صادق استاد با واسطه و بی واسطه پیشوایان چهارگانه فقه اهل سنت و... را نام برد. اگر پیروی از امام علی و امام حسن ضلالت و بدعت است، باید غیر از پیروان معاویه و اصحاب جمل، همه اهل بدعت باشند و حال آن‌که خود سلفی‌ها و بسیاری از فرق اهل سنت علی علیه السلام را از خلفای راشدین و اصحاب عشره مبشره (ده نفری که پیامبر صلی الله علیه و آله آن‌ها را به بهشت بشارت داده است) می‌دانند.^{۳۹}

پس اکنون لازم است ببینیم از دیدگاه سلفی‌ها، سلف صالح چه کسانی هستند که پیروی از آنان مایه نجات و انحراف از مسیر آنان موجب بدعت و ضلالت است و معیار آن‌ها در صالح بودن چیست.

سلف صالح چه کسانی هستند؟

همان‌گونه که اشاره شد برخی از محققان سلفی، مسلمانان سه قرن اولیه اسلام؛ یعنی آنان که در احکام و آداب و اخلاق و عقیده پیرو سنت نبوی و خلفای هدایت یافته بعد از او گام بر می‌داشتند به عنوان سلف صالح معرفی کردند^{۴۰}

و برخی گفتند سلف صالح کسانی هستند که راسخان در علم، هدایت یافتگان به هدایت نبوی گرامی صلی الله علیه و آله و مجاهدان در راه خدا هستند که مصداق آن را اصحاب رسول خدا دانستند^{۴۱} و برخی علاوه بر صحابه، تابعین و تابعین تابعین به خصوص ائمه فقهی چهارگانه اهل سنت؛ یعنی ابوحنیفه، مالک بن انس، محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل را مصداق سلف صالح دانستند^{۴۲} برخی علاوه بر آن‌ها بخاری، مسلم، دارمی صاحبان صحیحین و سنن - بر بهاری، ابن خزیمه، طحاوی، ابن بطه، آجری، لاکائی، صابونی و شاگردان آن‌ها سپس ابن تیمیه و ابن قیم و شاگردان آن‌ها، سپس محمد بن عبدالوهاب و شاگردان او را، اگرچه برخی ظهورشان بعد از سه قرن اولیه اسلام است و از خلف به شمار می‌آیند لیکن چون در مسائل اعتقادی و احکام فقهی مبنای فکری آنان را قرآن، سنت نبوی و سنت خلفای راشدین و صحابه و تابعین می‌دانند، آن‌ها را جزو سلف صالح می‌دانند.^{۴۳}

آنچه محل اجماع نسبی صاحب نظران سلفیه درباره سلف صالح می‌توان ذکر کرد، صحابه و تابعین و تابعین تابعین است. پس لازم است ببینیم صحابه و تابعان آن‌ها به ویژه آنان که در سه قرن اول اسلام می‌زیستند و مورد استناد بیشتر سلفی‌ها و حتی مورد قبول برخی از مخالفان است، چه کسانی هستند؟

صحابه و تابعین

صحابه در نظر اهل سنت جایگاه ویژه‌ای

دارند؛ چنان که احمد بن حنبل پیشوای اهل حدیث در نامه‌ای به مُسَدَّد بن مُسَرِّهَد می‌نویسد:

«امرکم من بعد کتاب الله سنه نبیه و الحدیث عنه و عن المهدیین من اصحاب النبی ﷺ و التابعین من بعدهم»؛ «شما را بعد از کتاب خدا به سنت پیامبرش و سخن گفتن از سنت پیامبر و اصحاب هدایت شده‌اش و تابعان از آن‌ها امر می‌کنم.»^{۴۴}

ابن اثیر نیز در مقدمه اسدالغابه فی معرفة الصحابه می‌نویسد:

«حمد خدایی را... که محمد ﷺ را به رسالت فرستاد و او را مصطفای خویش کرد و برای او اصحابی قرار داد که همچون ستارگان آسمان اند که انسان به هر یک از آن‌ها اقتدا کند، به سوی حق هدایت یافته است... پس صلوات خدا بر محمد و آل و اصحابش.»^{۴۵}

تعریف صحابه

اهل سنت علی‌رغم اشتراک نظر در احترام به صحابه، در ویژگی‌های صحابی بودن اختلاف دارند؛ چنانکه ابن اثیر می‌نویسد:

«علما در این که صحابه چه کسانی هستند، اختلاف کرده‌اند؛ (مثلاً) بعضی از علما فردی را جزو صحابه دانسته‌اند و بعضی نفی کرده‌اند...» ایشان ویژگی‌های زیر را برای صحابه بر می‌شمارد:

«آن‌هایی که در دار ایمان گرد آمدند؛ یعنی از مهاجرین و انصار بودند و آنان که سبقت در ایمان دارند، آنان که از پیشگامان اسلام به نیکویی تبعیت کردند؛ یعنی همان‌ها که پیامبر

خدا را دیدند و کلامش را شنیدند و بر احوال او شاهد و ناظر بودند و آن را به مردان و زنان بعد از خود منتقل نمودند، این‌ها کسانی هستند که ایمان به خدا آوردند و ایمانشان را به شرک نیالودند، همین‌ها اهل هدایت‌اند. اینان اصحاب حضرت رسول و عدول امت‌اند و جرح و تعدیل در آن‌ها راه ندارد.»^{۴۶}

در مصادیق صحابه نیز میان علمای امامیه و اهل سنت و همچنین میان علمای اهل سنت اختلاف است، ممکن است گروهی از متفکران کسی را صحابی بدانند اما گروهی دیگر او را از منافقین به حساب آورند.

احمد ابن حنبل در میان اصحاب ابوبکر، عمر، عثمان، علی رضی الله عنه و عَشْرَةُ مبشره را که مرکب‌اند از چهار خلیفه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و طلحه، زبیر، سعد، سعید، عبدالرحمان بن عوف و ابوعبیده جراح، افضل از سایر صحابه و اهل بهشت می‌داند.

ابن تیمیه، عایشه و ابو موسی اشعری و عمرو بن العاص و معاویه بن ابی سفیان را هم از صحابه و اهل فضایل و محاسن و مجتهدان امت می‌داند و می‌نویسد:

«بسیاری از آنچه از آن‌ها نقل شده، دروغ است و سخن درست این است که بگوییم آن‌ها مجتهد هستند و مجتهد اگر به درستی حکم کرد برای او دو اجر و اگر به خطا حکم کرد یک اجر برای اوست.»^{۴۷}

وی در اثبات فضیلت صحابه، حدیث «خیر القرون القرن الذي بعثت فیهم، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم» را نیز ذکر می‌کند. او در عین

حال که معاویه و علی علیه السلام را به عنوان صحابه پیامبر خدا معرفی می کند، درباره عمار یاسر به نقل از بخاری و مسلم می نویسد:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ...»؛ «او را گروهی باغی (سرکش) و سرکش می کشند.»^{۴۸} یعنی از یک سو این تیمیه معاویه و عمرو بن عاص و سپاهیان معاویه را به عنوان گروهی باغی معرفی می کند و از طرف دیگر می نویسد:

«به دلیل کتاب، سنت و اجماع سلف ثابت می شود که آن ها مسلمان و مؤمن اند، اگرچه علی بن ابی طالب و سپاه او اولی به حق هستند.»

ابن تیمیه از یکسو می نویسد:

«اگر کسی به طور قطعی بگوید معاویه و اصحابش اهل جهنم اند، او دروغگو است.»^{۴۹}

از سوی دیگر حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله درباره عمار یاسر را می آورد که فرمودند:

«عمار را گروهی سرکش و باغی می کشند در حالی که عمار آنان را به بهشت می خواند و آن ها او را به جهنم دعوت می کنند.»^{۵۰}

در ادامه می نویسد:

«این، دلالت بر صحت امامت علی علیه السلام و وجوب طاعتش دلالت می کند و دلیل بر آن است که قتال و جنگ با علی علیه السلام جایز نیست و کسی که با او بجنگد خطاکار، باغی و سرکش است.»^{۵۱}

ابن تیمیه در جای دیگر از قول پیشوایان اهل سنت در باب «برتری صحابه از تابعین» می نویسد: «مطلقاً هر یک از صحابه از تابعان

برترند.»^{۵۲}

در ادامه می نویسد: آن ها این سخن را در مورد مقایسه معاویه و عمر بن عبدالعزیز اینگونه توجیه کرده اند که گرچه سیره عبدالعزیز عادل تر از سیره معاویه است، لیکن مصاحبت با پیامبر فضیلتی برای اهلش می آورد که برای غیر صحابه حاصل نمی شود؛ یعنی معاویه چون از صحابه است از عمر بن عبدالعزیز برتر است؛ زیرا پیامبر فرمود:

«لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدِهِمْ...»

«اصحابم را دشنام ندهید، چون سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر شما به اندازه کوه احد انفاق کنید به اندازه یک مد انفاق صحابه ارزش ندارد.»^{۵۳}

اینها نمونه هایی از سخنان پیشوایان سلفیه به ویژه ابن تیمیه درباره صحابه پیامبر بود که سلفیه معتقدند پیروی از سلف صالح که در صدر آنان صحابه بعد تابعین و بعد تابعین از تابعین هستند، مایه نجات و فلاح و رستگاری است.

در ادامه می نویسد آنها این سخن را در مورد مقایسه معاویه و عمر بن عبدالعزیز اینگونه توجیه کرده اند که گرچه سیره عبدالعزیز عادل تر از سیره معاویه است لکن مصاحبت با پیامبر فضیلتی برای اهلش می آورد که برای غیر صحابه حاصل نمی شود یعنی معاویه چون از صحابه است از عمر بن عبدالعزیز برتر است چون پیامبر فرمود:

« لا تسبوا أصحابي فوالذي نفسي بيده لو أن أحدكم أنفق مثل أحد ذهباً ما بلغ مدّ أحدكم... »

«اصحابم را دشنام ندهید، چون سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر شما به اندازه کوه احد انفاق کنید به اندازه یک مدّ انفاق صحابه ارزش ندارد.»^{۵۴}

اینها نمونه هایی از سخنان پیشوایان سلفیه به ویژه ابن تیمیه درباره صحابه پیامبر بود که سلفیه معتقدند پیروی از سلف صالح که در صدر آنان صحابه بعد تابعین و بعد تابعین از تابعین هستند مایه نجات و فلاح و رستگاری است.

نقد تعریف صحابه :

یک بررسی اجمالی برای بطلان سخنان آنان بویژه ابن تیمیه دربارهی تعریف صحابی و بدعت بودن آن کافی است چون:
اولاً هیچ آیه‌ای از کتاب خدا نداریم که امر کند از اهل بغی اطاعت کنید، بلکه می‌فرماید: با اهل بغی مبارزه کنید تا به فرمان خدا گردن نهند.^{۵۵} ابن تیمیه از یک سو معاویه را اهل بغی می‌نامد؛ چنان که در حدیث عمار گذشت که گروهی باغی او را می‌کشند و از سوی دیگر او را از صحابه و مجتهد در دین می‌داند که هر حکمی کرد، اگر خطا بود یک ثواب و اگر درست بود دو ثواب برای او هست. از یک سو عمروبن عاص را از اهل بغی می‌نامد که دعوتش به سوی آتش است و از سوی دیگر صحابی می‌داند که اگر کسی گفت او اهل جهنم است

دروغگو است. آیا اگر کسی تابع علی ع باشد یا تابع معاویه بن ابی سفیان که بعد از فتح مکه اظهار اسلام کرد، یکسان است؟ مگر خدای سبحان نمی‌فرماید:

« لا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ أَوْلِيكَ أَكْثَرَ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قَاتَلُوا... »

«آنهایی که پیش از فتح مکه در راه خدا (و احیای اسلام) از مالشان هزینه کرده، پیکار نمودند. با آنهایی که بعد از فتح مکه انفاق و پیکار کردند، مساوی نیستند بلکه گروه اول درجه و مقامشان بیشتر است.»^{۵۶}

آیا معاویه از صمیم قلب ایمان آورد یا نفاق ورزید؟ چون سیره عملی او حکایت از ایمان ندارد. آیا می‌شود معاویه با کسی که به تأیید ابن اثیر، از رجال اسلام است و پیامبر در جنگ خیبر در شأنش فرمودند: «لَأُعْطِينَ الرَّأْيَةَ رِجَالاً يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ يَدِيهِ يَحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ»^{۵۷} پیکار کند و دشمنی ورزد و او را سب نماید و دستور دهد بر بالای منابر سب علی کنند باز او را مؤمن و صحابی رسول خدا بدانیم؟ هم او را دوست بداریم و احترام کنیم و اطاعت نماییم و هم علی و اهل بیت پیامبر را؟ اگر علی دوست خدا و رسول است و خدا و رسولش او را دوست دارند، مقاتله و جنگ با او، مقاتله با دوست خدا و نیز جنگ با کسی است که خدا و رسولش او را دوست دارند و این ممکن نیست که کسی در قلبش خدا و

رسول را دوست داشته باشد اما با دوست آن‌ها دشمنی ورزد و نمی‌توان تصوّر کرد کسی را خدا دوست داشته باشد اما بر دشمنش غضب نکند. بنابر این، اگر پذیرفتیم که خدا با علی علیه السلام دوست است، باید بپذیریم که خداوند معاویه و عمروبن عاص را مورد غضب قرار داده و فرمان داده است کسانی را که او غضب کرده دوست نگیریم^{۵۸} چه برسد به این که آن‌ها را الگوی فکری و عملی خویش قرار دهیم!^{۵۹} پس کسی را نمی‌توان به صرف درک محضر پیامبر جزو صحابی راستین و اهل فضایل شمرد و او را الگوی امت قرار داد. چه بسا کسانی که پیامبر را درک کردند اما با نفاق و دو رویی با آن حضرت برخورد نمودند و بعد از پیامبر مرتد شدند و چه بسا افرادی که پیش‌تر نبودند و جا‌اعلان حدیث، آن‌ها را «صحابی پیامبر» نامیدند؛ چنانکه دانشمند محقق، سید مرتضی عسکری در کتاب «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» اسامی همین تعداد صحابی ساختگی را برشمرده است که کتاب‌های معتبر تاریخی و حدیثی اهل سنت؛ مانند صحیح ترمزی (د ۲۷۹ ق.) و ابن حجر (هـ. ۸۵۲ ق.) و کتاب‌هایی که شرح حال برای اصحاب پیامبر نوشته‌اند، آن‌ها (اصحاب ساخته دست خیال سیف‌بن‌عمر) را نیز جزو صحابه حقیقی پیامبر خدا نام برده‌اند. برخی از این کتاب‌ها عبارت‌اند از: «معجم الصحابه» البغوی (د ۳۱۷ ق.)، «معجم الصحابه» ابن‌قانع (د ۳۵۱ ق.)، «الصحابه» ابوعلی‌بن‌السکین (د ۳۵۳ ق.) «معرفة الصحابه» ابو نعیم (د ۴۳۰ ق.)، «استیعاب فی معرفة الاصحاب»

ابن‌عبدالبرّ (د ۴۶۳ ق.)، «اسد الغابة فی معرفة الصحابه» ابن‌اثیر (۶۳۰ ق.)، «الاصابة فی تمييز الصحابه» ابن‌حجر (د ۸۵۲ ق.) و «تجرید اسماء الصحابه» الذهبی (د ۷۴۸ ق.)، وی مؤلفان ۶۸ تن از تاریخ نویسان، سیره نویسان، ادیبان و... را ذکر نموده و یادآور شده است که این‌ها پاره‌ای از آثاری است که از سیف، سخن نقل کرده‌اند.^{۶۰} برخی دیگر از محققان نیز سیف را در زمره دروغ پردازان و روایت سازان نام برده‌اند؛ مانند عقیلی (د ۳۲۲ ق.) در کتاب الضعفاء، ابن‌جوزی (د ۵۹۷ ق.) در «الموضوعات»، سیوطی (د ۹۱۱ ق.) در اللئالی المصنوعه و...^{۶۱}

سلفیه به استناد روایت «أنه لا يدخل النار أحد بايع تحت الشجرة»؛ «هیچ یک از کسانی که در بیعت رضوان با پیامبر بیعت کردند، داخل جهنم نمی‌شوند.»^{۶۲} و آیه:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَايَعُوكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾.

«خداوند راضی است از مؤمنینی که در زیر آن درخت (رضوان) با تو بیعت کردند.»^{۶۳} همه اصحاب را اهل بهشت می‌دانند اما باید دانست که خداوند از مؤمنان اعلام رضایت کرده نه منافقان؛ مثل عبدالله بن‌ابی و اوس بن‌خولی، گرچه آن‌ها در بیعت رضوان حاضر بودند.^{۶۴} پس از نظر ما صحابه در درجات متفاوتی از ایمان بودند، بعضی از مؤمنان هستند که جان و مالشان را به خدا فروختند:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ...﴾^{۶۵}

و بعضی هستند که در صدر اسلام آورندگان و از مهاجرین و انصار هستند و بعضی در طاعت خدا از آنها به خوبی پیروی کردند و رضایت خدا را خریدند آنها به بهشت خدا وعده داده شدند:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ...﴾

آنان که در صدر اسلام سبقت به ایمان گرفتند از مهاجر و انصار (و در دین ثابت ماندند) و آنان که به طاعت خدا پیروی ایشان کردند، خدا از آنان و آنان از خدا خشنودند و خدا برای آنان بهشت ها آماده کرده است که...^{۶۶}

اما در همین سوره بعد از آیه فوق می بینیم که آمده است کسانی از اعراب اطراف مدینه هستند که منافقند حتی بعضی از اهل مدینه هم هستند که منافقند و بر نفاق ماهر و ثابتند و شما از نفاق آنها آگاه نیستید اما ما آنان را می شناسیم و آنها را دو بار عذاب می کنیم و عاقبت هم به عذاب سختی گرفتار می کنیم.^{۶۷}

نکته قابل توجه و دقیق آیه این است که می فرماید:

﴿وَمِنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ...﴾

«برخی از اهل مدینه به نفاق خو گرفته اند، تو آنها را نمی شناسی ولی ما آنها را می شناسیم.»

برخی از اهل مدینه در کنار پیامبر خدا ﷺ بودند و ادعای ایمان هم می کردند، اما در درون در نفاقشان ثابت بودند و تا آخر عمر هم توبه

نکردند.

چنان که شوکانی، از مفسران اهل سنت، در تفسیرش، ذیل جمله «مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ» می نویسد: این ها کسانی بودند که بر نفاقشان ماندند و توبه نکردند و بر نفاق مردند؛ مانند عبدالله بن ابی و ابوعامر راهب و الجَدَّ بن قیس.^{۶۸}

و بعضی دیگر از آن ها به گناه نفاق خود اعتراف کردند؛ هم اعمال صالح داشتند هم اعمال ناپسند، امید است خدا توبه آنان را بپذیرد و مورد مغفرت و رحمتش قرار دهد.^{۶۹}

بعضی دیگر نیز بودند که در نماز پیامبر خدا ﷺ در جمعه و جماعات حاضر می شدند، اما وقتی صدای دهل کاروان تجار را می شنیدند، پیامبر را رها کرده و به لهو و تجارت می شتافتند.^{۷۰}

برخی بودند که از جنگ کراهت داشتند و در شهر ماندن را بر جهاد در راه خدا ترجیح می دادند، در عین حال که در جماعت مؤمنان و صاحب پیامبر خدا بودند؛ چنان که می فرماید:

﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَ الْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً...﴾^{۷۱}

«هرگز مؤمنانی که بی هیچ عذری از رفتن به جنگ سر باز زدند و آن هایی که در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند، مساوی نیستند. خداوند مجاهدانی را که با مال و جانشان در راه خدا جهاد کردند بر نشستگان برتری داده است.»

مرتکب گناهی آشکار شود (دانسته به کار ناروایی اقدام کند) عذاب او دو برابر دیگران خواهد بود.»

آری، اگر کسی افتخار همسری پیامبر را داشته، مطیع فرمان خدا و رسول باشد و عمل صالح انجام دهد، پاداش او دو چندان خواهد بود.^{۲۶} پس اساس تقرب به خدا و رسول، ایمان و عمل صالح است؛ چنانکه خدای سبحان برای اهل ایمان، زن فرعون را مثل می‌زند و او را الگوی اهل ایمان و از ساکنان بهشت قرار می‌دهد.^{۲۷} در مقابل مثل و نمونه کفر و سرکشی زن نوح و زن لوط همسران دو تن از پیامبران را قرار می‌دهد که اگر چه مصاحب و تحت فرمان دو بنده صالح خدا بودند اما چون به آنها خیانت کردند همسری پیامبر مایه نجاتشان نشد و اهل جهنم شدند.^{۲۸} و این سنت ثابت خداست که اهل ایمان و عمل صالح را رستگار نموده و اهل بهشت کند و اهل کفر، فسق و فجور را معذب به عذاب نماید. اصحاب، معاصرین، همسران و حتی فرزندان پیامبر هم از این قانون کلی الهی مستثنی نیستند مگر آنان که شایستگی شفاعت نبی گرامی ﷺ یا نبی یا وصی از انبیا و اوصیای الهی شامل حالشان گردد، که آن هم بر اساس معیار کلی است و در آن هم فرقی میان افراد سه قرن اول اسلام و آنان که در قرن چهارم یا چهاردهم آمدند، نیست.

پس این سخن ابن تیمیه درست نیست که می‌گوید:

«قَالَ غَيْرُ وَاحِدٍ مِنَ الْأَثَمَةِ : إِنَّ كُلَّ مَنْ صَحِبَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَفْضَلُ مِمَّنْ

پس صحابه چند دسته بودند؛ برخی مؤمنان راستین و مجاهدان در راه خدا و اهل عبادت، خضوع و خشوع و نیز آمر به معروف و ناهی از منکر و پاسداران حدود الهی بودند^{۲۹} و مطیع خدا و رسول. برخی در درجات پایین‌تر و برخی اهل نفاق و دورویی و ظاهرالصلاح. برخی نیز کسانی بودند که خدا آن‌ها را نسبت افک داد، چون به ناموس پیامبر بی حرمتی کردند^{۳۰} و بعضی کسانی بودند که لهو و تجارت را بر محضر پیامبر نشستند و به خطبه جمعه گوش دادن ترجیح می‌دادند و گروهی دروغگو و جاعل حدیث بودند و آن را وسیله رسیدن به دنیا قرار دادند.^{۳۱} پس مصاحبت به تنهایی، معیاری برای فضیلت نمی‌شود، مگر آن که همراه با ایمان راستین و علم و تقوا و جهاد باشد.

این‌ها معیارهای ثابت قرآن برای برتری افراد و اقوام بر یکدیگر است و مقید به صحابی بودن یا تابعی بودن و از سه قرن اولیه بودن یا از قرون دیگر بودن نکرده است. پس نه تنها صحابی بودن به تنهایی برای سلف فضیلت نمی‌آورد و جبران گناهان آنان را نمی‌کند و دلالت بر عدالت آنان نمی‌شود بلکه همسر پیامبر بودن هم اگر همراه با ایمان و عمل صالح نباشد، نه تنها موجب فضیلت نیست بلکه اگر مرتکب گناه کبیره شوند موجب عذاب شدیدتر است؛ چنان که خدای سبحان خطاب به همسران پیامبر می‌فرماید:

﴿ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَا تُمُكِّنُ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ... ﴾^{۳۲}

«ای همسران پیامبر، هر یک از شما

لَمْ يَصْحَبْهُ مُطْلَقًا...»

«هر کس از اصحاب پیامبر خدا ﷺ باشد او برتر است از کسی که از صحابه نبوده و از تابعین یا تابعین تابعین باشد.»^{۷۹}

و به معاویه و عمر بن عبدالعزیز مثال می‌زند که گرچه عمر بن عبدالعزیز عادل‌تر از معاویه بود، اما مصاحبت با پیامبر برای انسان فضیلتی می‌آورد که با هیچ عملی قابل مقایسه نیست.^{۸۰}

بر مبنای سخن ابن تیمیه و امامانی که او به قولشان استشهاد کرده، معاویه از امام علی بن الحسین و امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام و امامان اهل سنت از مالک و شافعی و ابو حنیفه و احمد بن حنبل هم برتر خواهد بود؛ چون معاویه بعد از فتح مکه اسلام آورد و چند صباحی محضر پیامبر را درک کرد. این سخن با کدام آیه و روایت صحیح، که مورد قبول فریقین باشد، قابل جمع است؟ نمی‌دانم!

خلاصه این که صرف سلف بودن دلیل بر فضیلت نمی‌شود؛ چرا که خود ابن تیمیه هم این روایت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را که در توصیف ناقلان و کاتبان حدیث فرمود: «رُبَّ حَامِلٍ فَفَّهَ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ»؛ «چه بسا کسی سخن حکیمانه‌ای را به دیگری، که از او فهیم‌تر است، نقل کند.»^{۸۱} می‌پذیرد؛ یعنی چه بسا صحابه سخنی را به تابعین و آنان به تابعین تابعین نقل کنند و آن‌ها بهتر و عمیق‌تر سخن پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را درک کنند.

پس این سخن ابن تیمیه که می‌نویسد:

«سلف در هر فضیلتی افضل از خلف هستند...»

چه در علم و چه در عمل، چه از جهت عقل و چه از جهت دینداری و عبادت و آن‌ها به تبیین و حل هر مشکلی شایسته‌تر از خلف هستند.»^{۸۲} چون با حدیث مذکور از پیامبر در تعارض است، پذیرفته نیست؛ زیرا بر مبنای سخن ابن تیمیه، هیچ تفسیر و کتابی علمی؛ چه در اصول اعتقادی و چه در اصول اخلاقی و چه احکام عملی، نباید نوشته شود؛ زیرا پیشینیان، هم در فهم مسائل دینی و هم از نظر فکری، برتر از خلف هستند و این با عمل خود ابن تیمیه و سیره علمای اسلام در تعارض است؛ چرا که وقتی مسائل در گذشته بهتر حل شده‌اند؛ چه نیازی به اظهار نظر جدید است؟

یکی دیگر از مغالطه‌های ابن تیمیه در باب فضیلت سلف این است که می‌نویسد:

«رَأْسُ الْفَضَائِلِ الْعِلْمُ ؛ وَكُلٌّ مِنْ كَانَ أَفْضَلَ مِنْ غَيْرِهِ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالصَّحَابَةِ وَغَيْرِهِمْ؛ فَإِنَّهُ أَعْلَمُ مِنْهُ»

«رأس فضیلت‌ها علم است و هر کس از انبیا و صحابه افضل باشد، او اعلم است.»^{۸۳}

علت مغالطه این است:

قیاسی که ابن تیمیه تشکیل داده، از شکل دوم است و در شکل دوم، یکی از دو مقدمه باید سالبه باشد و الا نتیجه نخواهد داد. البته در این که علی علیه‌السلام افضل صحابه است، شکی نیست و به اعتقاد امامیه و جمیع فرق شیعه و حتی برخی از اهل سنت؛ مانند ابوسهل بشر بن معتمد، ابو موسی عیسی بن صبیح و ابو

«أَقْصَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»؛
 «شایسته‌ترین فرد در مردم مدینه برای
 حکمرانی علی است.»^{۹۲}
 و این افضلیت حاصل نمی‌شود مگر به اعلم
 و افقه بودن نسبت به کتاب خدا و سنت رسولش
 و استواری در عمل به آن و اجرای عدالت در
 جامعه؛ پس چنین نیست که هر صحابی برتر از
 تابعی باشد.

عدالت صحابه و تابعین :

یکی از صفاتی که موجب برتری گروهی
 بر گروه دیگر و فردی بر افراد دیگر می‌شود،
 عدالت است اما آیا همه اصحاب عادل بودند؟
 قضاوت دقیق در این زمینه را باید به بررسی
 سیره زندگی عملی و اعتقادی آنان موکول کرد،
 اما به طور اجمال می‌توان گفت: برخی عادل
 بودند و برخی نه، چنان که در میان اهل سنت
 هم در عدالت صحابه اختلاف هست، آلوسی
 می‌نویسد:

«بسیاری از اهل سنت، بر عدالت همه
 صحابه اجماع دارند و تعظیمشان بر امت واجب
 است.»^{۹۳}

ایشان قول خطیب بغدادی در الکفایه را هم
 مؤید می‌آورد که گفته است: «عدالت صحابه
 ثابت و آشکار است.»^{۹۴} اما برخی چون مازری
 در «شرح البرهان فی الصحابه» می‌نویسد
 «عدول و غیر عدول...» یعنی برخی عادل‌اند و
 برخی عادل نیستند.

ابن‌عمار حنبلی در شذرات الذهب و علمای
 شیعه هم همین عقیده را دارند که برخی از

عبدالله جعفر بن مبشر و ابو جعفر اسکافی و
 ابوالحسن خیاط و ابوالقاسم عبدالله بن محمود
 بلخی و معتزلی‌های بغداد و متأخرین از معتزله؛
 مانند ابن‌ابی‌الحدید و... علی را افضل الناس
 بعد از نبی گرامی ﷺ می‌دانند؛ زیرا داناترین
 و فداکارترین و پارساترین فرد بعد از پیامبر ﷺ
 بود چنانکه آن حضرت در روز جنگ خیبر
 فرمود:

«فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم
 که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و
 رسول او را دوست دارند و خدا به دست
 او در خیبر را می‌گشاید.»^{۸۴}

و فردای آن روز پیامبر ﷺ پرچم را به
 دست علی ؑ داد و در خیبر به دست مبارک
 او گشوده شد و ابن تیمیه در ذیل تفسیر آیه ۲۱
 سوره بقره می‌نویسد: خدای سبحان فرمود:
 «يَحِبُّ الْمُتَّقِينَ»^{۸۵} و «يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^{۸۶} و
 «يَحِبُّ الْمُقْسَطِينَ»^{۸۷} و «يَحِبُّ التَّوَّابِينَ» و
 «يَحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»^{۸۸} و «يَحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ
 فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بِنِيَانٍ مَرْصُوصٌ»^{۸۹}
 خداوند کسانی را دوست دارد که در راه او در
 صف‌های به هم فشرده مقاتله می‌کنند، گویی که
 سدهای آهنین هستند،^{۹۰} پس همه این اوصاف
 درباره علی ؑ صادق است؛ چون خدا او را
 دوست دارد و به روایت صحیح از پیامبر بیان
 شده است.

و در برتری علمی علی از سایر خلفا و صحابه
 همین بس که پیامبر(ص) فرمود:
 «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا...»؛ «من
 شهر دانشم و علی در آن شهر است.»^{۹۱}
 و در جای دیگر می‌فرماید:

صحابه عادل بودند و برخی کارهایی از آن‌ها سر زده که موجب سقوط از عدالت بوده است؛ مثلاً جمهور مفسرین گفته‌اند: آیه «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا...»^{۹۵} در مورد ولید بن عقبه بن ابی معیط نازل شده^{۹۶} و عسقلانی گفته است او نماز صبح را با مردم چهار رکعتی خواند در حالی که مست بود و عمر بر او تازیانه زد اما با این حال ائمه حدیث او را از صحابه دانستند!^{۹۷} آلوسی در پاسخ این اشکال می‌گوید: مراد این نیست که صحابه همه عادل بودند و فسقی از آنان سر نزده و گناهی مرتکب نشده‌اند... بلکه منظور این است که آن‌ها بالأخره طاهر از دنیا رفتند.^{۹۸} اما آلوسی به چه دلیل گفته است همه طاهر از دنیا رفتند، جای سؤال است و این حقیقت آشکار نمی‌شود مگر با بررسی دقیق سیره زندگی آنان و این امر هم به آسانی قابل استقراء نیست. آیا معاویه و عمرو بن عاص با همه خیانتشان به اسلام و مسلمانان طاهر از دنیا رفتند؟^{۹۹} آیا مروان بن حکم طاهر از دنیا رفت؟ که امام علی علیه السلام درباره او می‌فرماید: «دست او دست یهودی است اگر به ظاهر بیعت کند در باطن خیانت می‌کند.»^{۱۰۰} اگر وضع صحابه چنین است وضع تابعین و تابعین از تابعین نیز بهتر از صحابه نخواهد بود. یکی دیگر از احادیثی که سلفیه زیاد بر آن تأکید دارند حدیث رسول خداست که فرمود: «فعلیکم بسنتی و سنتی الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ، وایاکم ومحدثات الأمور فإن کل بدعة ضلالة».^{۱۰۱} ابن تیمیه این حدیث را الگوی فکری و

عملی اهل سنت می‌داند.^{۱۰۲} صرف نظر از ضعف سند حدیث و مناقشه در اسناد رجال حدیث، بحث در محتوا و مصادیق آن است. اگر چه غالب اهل سنت مصداق آن را خلفای چهارگانه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانند، اما از نظر امامیه مصداق خلفا با اوصاف راشدین و مهدیین، تنها ائمه دوازده گانه از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هستند، چون علی الاطلاق راه کسی راه رشد و هدایت است که از هرگونه گناه و اشتباه مصون باشد و این تنها انطباقش بر ائمه شیعه علیهم السلام است که دارای مقام عصمت هستند و عدالت برای این اوصاف، که امر به تمسک بر آن‌ها شده باشد کافی نیست. خلاصه سخن در باب نقد تعریف اصطلاحی سلفیه این است که نه سلف صالح - به معنایی که می‌گویند - می‌توانند الگو باشند و نه امر پیروی از آن‌ها حجت شرعی و یا حجت عقلی دارد. خلاصه سخن در تعریف سلفیه این است که سلفیه فرقه‌ای نوظهور است که غالباً از عقاید احمد بن حنبل و اهل حدیث به‌ویژه ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب پیروی می‌کنند، اما خود را احیای سنت و پیروان سلف؛ یعنی اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و تابعان، و تابعان تابعان و پاسداران توحید و سنت نبوی می‌دانند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. محمد ابراهیم شقره، هی السلفیه، ص ۱۷
۲. اسماعیل بن حماد جوهری، صحاح، جزء ۳
۳. مجمع اللغة العربیة الوسیط، جزء اول، با مقدمه

- ابراهیم مذکور.
- ۴ . محمد سعید رمضان البوطی، سلفیه بدعت یا مذهب صص ۲۵۶-۲۵۹
- ۵ . سید محمد کثیری، السلفیه بین اهل السنة و الإمامیه، صص ۴۲ و ۴۳
- ۶ . البوطی، همان، صص ۲۵۸ و ۲۵۹
- ۷ . هی السلفیه، صص ۱۷ و ۱۸
- ۸ . المفسرون، ص ۱۴
- ۹ . علی حسین جابری، الفکر السلفی، ص ۱۷
- ۱۰ . مصطفی حلمی، قواعد منهج السلفی فی الفکر الإسلامی، ص ۱۷۸
- ۱۱ . همان.
- ۱۲ . از اندیشمندان اهل سنت است که در تقریب مذاهب اسلامی کوشش کرده و رکن رکین مقابله با وهابیت در سوریه است. (صابری حسین، سلفیه بدعت یا مذهب، با مقدمه واعظ زاده خراسانی، ص ۸)
- ۱۳ . محمد سعید رمضان البوطی، پیشین، صص ۱۹ و ۲۰
- ۱۴ . همان، ص ۲۱
- ۱۵ . همان، صص ۲۲ و ۲۳
- ۱۶ . همان، صص ۲۳ و ۲۴
- ۱۷ . همان، ص ۲۶۱
- ۱۸ . همان.
- ۱۹ . همان، ص ۲۶۶
- ۲۰ . سامر اسلامبولی، تحریر العقل، ص ۱۷۹
- ۲۱ . همان، صص ۱۸۹ - ۱۷۹
- ۲۲ . همان، صص ۱۹۴ - ۱۸۸
- ۲۳ . سلفی ها را به جهت تبعیت و تعصب به آرای محمد بن عبدالوهاب (وهابی) نامید.
- ۲۴ . محمد ابوزهره، السلفیه، صص ۳۸ و ۳۹
- ۲۵ . همان، صص ۴۱ و ۴۲
- ۲۶ . علی اصغر فقیهی، وهابیان، ص ۲۳؛ جعفر سبحانی، فرهنگ عقاید و ملل، ص ۱۳۵
- ۲۷ . بقره: ۱۷۰
- ۲۸ . مقصود ایشان، گسترش دایره فتوحات اسلامی، گرایش بسیاری از پیروان ادیان دیگر به اسلام، گرویدن هزاران تن از سرزمین های مجاور و نیز سرزمین ها دور به اسلام و گسترش زندقه است. (همان، صص ۴۳ - ۴۵)
- ۲۹ . محمد سعید رمضان البوطی، السلفیه، ص ۴۷
- ۳۰ . همان، صص ۵۶ - ۴۷
- ۳۱ . یعنی آیا دیدی؟ مقصود این است که آیا دیدی حکم فلان مسأله چه بود پس حکم این مسأله نیز چنین است. (البوطی، ص ۶۳)
- ۳۲ . احمد پاکتچی، دائرة المعارف بزرگ اسلام، ج ۹، ص ۱۱۴
- ۳۳ . همان.
- ۳۴ . همان، ص ۱۱۴
- ۳۵ . همان، صص ۱۳۲ - ۱۲۸
- ۳۶ . همان، صص ۱۱۰
- ۳۷ . ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ج ۴، ص ۴۲۲
- ۳۸ . ناصر بن عبدالکریم العقل دراسات فی الالهواء و البدء، صص ۳۳ - ۲۹
- ۳۹ . ابن بدران المدخل الی مذهب احمد بن حنبل، ص ۱۱
- ۴۰ . محمد ابراهیم شقره پیشین، صص ۱۷ و ۱۸
- ۴۱ . محمد بن عبدالرحمن المغراوی، پیشین، ص ۱۱
- ۴۲ . همان، ص ۱۳
- ۴۳ . مصطفی حلمی، قواعد، ص ۱۷۸
- ۴۴ . ابن بدران، پیشین، ص ۱۰
- ۴۵ . ابن اثیر، اسدالغابه فی معرفة الصحابه، ص ۲
- ۴۶ . همان، ص ۳
- ۴۷ . ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ص ۳۴۶
- ۴۸ . همان، ص ۳۴۷
- ۴۹ . همان، ص ۳۴۶
- ۵۰ . همان، ص ۳۵۱
- ۵۱ . همان.

۵۲. همان ، ص ۴۲۲
۵۳. همان ، ج ۳، ص ۱۳۶
۵۴. همان ، ج ۳، ص ۱۳۶
۵۵. ﴿فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ...﴾ (حجرات، ۹)
۵۶. حدید : ۱۰
۵۷. ابن اثیر، پیشین، ج ۴، ص ۲۸ «من پرچم را فردا به دست کسی خواهیم داد که خدا و رسولش او را دوست دارند و او هم خدا و رسولش را دوست دارد.»
۵۸. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...﴾؛ «ای اهل ایمان کسانی را که خدا غضب کرده است به دوستی نگیرید.» (ممتحنه، ۱۳)
۵۹. امیرالمؤمنین علی (ع) در وصف عمروبن العاص مثل «اتَّبَعَ الْكَلْبَ لِلضَّرْغَامِ» می آورد، یعنی سگی که دنبال شیر برود و منتظر ته مانده شکار او باشد. (عبده، شرح نهج البلاغه، نامه ۳۹)
۶۰. عسکری، یکصد و پنجاه صحابه ساختگی، ص ۱۰۱-۱۰۴)
۶۱. همان .
۶۲. ابن تیمیه مجموعه فتاوی ج ۴، ص ۳۴۶
۶۳. فتح : ۱۸
۶۴. مرتضی عسکری، معالم المدرستین، ص ۱۳۰
۶۵. توبه : ۱۱۱
۶۶. همان، ص ۱۰۰
۶۷. همان، ص ۱۰۱
۶۸. محمد بن علی شوکانی، فتح القدير، ج ۱، ص ۹۲۲
۶۹. همان، ص ۱۰۲
۷۰. جمعه : ۱۱
۷۱. نساء : ۹۵
۷۲. توبه : ۱۱۲
۷۳. نور : ۱۰
۷۴. احمد حسين يعقوب اردني، بررسی نظریه عدالت صحابه، ص ۱۱۸
۷۵. احزاب : ۳۰
۷۶. همان : ۳۱
۷۷. تحریم : ۱۱
۷۸. همان : ۱۰
۷۹. ابن تیمیه، مجموع فتاوی، ج ۴، ص ۴۲۲
۸۰. همان
۸۱. همان، ص ۷۶
۸۲. همان، ص ۱۲۶
۸۳. همان، ص ۳۲۵
۸۴. ابن اثیر پیشین ص ۲۸، ابن تیمیه التوحید ص ۴۷۱، محمدبن عبدالوهاب التوحید، ص ۱۸۶
۸۵. بقره : ۷۶
۸۶. بقره : ۱۹۵
۸۷. حجرات : ۹
۸۸. بقره : ۲۲۲
۸۹. صف : ۵
۹۰. ابن تیمیه ، التوحید، ص ۴۷۱
۹۱. ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۲
۹۲. همان
۹۳. آلوسی ، الاجوبة العراقية علی اسئلة لاهوريه، ص ۲۸
۹۴. همان.
۹۵. حجرات : ۶
۹۶. شوکانی ، فتح القدير ، ج ۲ ، ص ۸۵۴
۹۷. آلوسی ، همان ، ص ۴۲
۹۸. همان
۹۹. حسینعلی منتظری، درس هایی از نهج البلاغه ج ۳، ص ۴۸، ۳۶۵
۱۰۰. همان، ص ۲۰۱
۱۰۱. ابن تیمیه پیشین، ج ۳، ص ۳۴۱، ۳۴۲
۱۰۲. ابن تیمیه عقیده واسطیه، ص ۱۴۰